

شرح دعای صنمی قریش

استاد اوجی شیرازی

فاطمیه ۱۴۴۴

جلسه دهم:

- _ علت عدم چشم‌پوشی اهل بیت در برابر غضب فدک
- _ کیفیت دنیایی که حجت الله در رأس حکومتش باشد
- _ پیشرفت مالی شیعیان در اثر مشورت با امام
- _ روایت امام عسکری علیه السلام درباره هلاکت مردم در عصر غیبت و نشان راه نجات
- _ دعای حضرت زهرا سلام الله علیها در واپسین لحظات حیاتشان برای شیعیان امیرالمومنین علیه السلام

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِشِعَاعِ انوار المحبّة العلویه و جعلنا من المتمسّکین بالولایة المرتضویه الذی فرضَ اللهُ مَوَدَّتَهُ
على العربیة و العجمیة ثم الصلاة و السّلام على مُبَلِّغِ الرّسالات الالهیة سیدنا و نبینا ابی القاسم المصطفی محمد صلی الله
علیه و آله القُرْشِیَّه سَیِّمًا اُولَهم مولانا امیرالمومنین و آخرهم بقیة الله فی الارضین و لعنة الله على اعدائهم اجمعین.

اللهم کن لولیّک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه الساعه و فی کل ساعه، ولیاً و حافظاً و قائداً و
ناصرأ و دليلاً و عیناً حتی تُسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً.

یا صاحب الزمان!

خستگان هجر را ایام درمان خواهد آمد / غم مخور، آخر طبیب دردمندان خواهد آمد
غم مخور یا فاطمه، ای بانوی حرمت شکسته / مهدیات با شیشه‌ی دارو و درمان خواهد آمد
مُحسنا از ضربت مسمار اگر مقتول گشتی / عن قریب دادخواه بی‌گناهان، خواهد آمد

اصغرا از ضربت زخم گلو دل را مسوزان / عاقبت مرهم گذار زخم پیکان خواهد آمد
گفت با زینب، رقیه، یک شبی در شام ویران / عمه، بابا کی به سر وقت یتیمان خواهد آمد؟
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. (اعراف/۹۶)

خدا را قسم می دهیم به آبرو و جاهت امیرالمومنین که فرج امام زمان را برساند.
سال های غیبت شان را به ثانیه مبدل بفرماید.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی اش قرار بدهد.
اللهم انا نسألك بروحِ علی بن ابیطالب علیه السلام الذی لم یُشْرکِ بالله طرفة عینٍ أَنْ تُعَجِّلَ فرجَ مولانا صاحب الزمان.
هدیه محضر امیر عوالم حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین
صلوات الله علیهم اجمعین صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.
خدا را شاکریم که به ما اجازه داد ده شب سر سفره حضرت زهرا باشیم.

دیشب عرض شد که تاکید حضرت زهرا سلام الله علیها برای بازپس گرفتن فدک این بود که اگر فدک به دست حضرت
زهرا سلام الله علیها می افتاد، برای همگان ثابت می شد که تنها مصداق، بلکه مصداق اتمّ ذوی القربی، حضرت زهرا
سلام الله علیهاست. و از آن طرف، انفال و تمام اموال عمومی را که خدا در قرآن می فرماید «لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی
الْقُرْبَى» (حشر/۷) برای ایشان است.

لذا باید آنچه را که حکومت، دارایی داشت، تقدیم حضرت زهرا سلام الله علیها می کردند.

لذا هیچ گاه اهل بیت علیهم السلام از این مساله کوتاه نیامدند. با وجود اینکه دارایی حضرت موسی بن جعفر سلام الله
علیه انقدر بوده است که وقتی مردم، کسی را می دیدند که یک دفعه وضعش خوب شد، الان می گویند طرف دزدی کرده
است، اما آن موقع کسی یک دفعه وضعش خوب می شد می گفتند حتما گدایی بوده است که سر راه موسی بن جعفر
قرار گرفته است. «إِذَا جَاءَتِ الْإِنْسَانَ الْصَّرَّةُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَقَدْ اسْتَغْنَى.» وقتی که هدیه و صدقه ی موسی بن جعفر
به یک فقیری می رسید، غنی می شد. دیگر در زندگی دنیايش به هیچ چیزی نیاز نداشت.

موسی بن جعفر با این وضعیت، در زمان هارون، آن هارون خبیثی که حکومتش از سمت شرق به هند می‌رسد، از سمت غرب به جنوب فرانسه می‌رسد، حکومت او تا به آفریقا می‌رود، اما نه موسی بن جعفر از فدک کوتاه آمده است و نه هارون حاضر است فدک را پس بدهد. چون اگر ثابت شود فدک متعلق به اهل بیت است «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (اسراء/۲۶) اگر اینها ذوی القربی شوند، اعتراف کردی که اینها ذوی القربی هستند، دیگر انفال هم وَلِذِی الْقُرْبَى دیگر خمس هم وَلِذِی الْقُرْبَى. باید به اینها تعلق بگیرد. یعنی باید تمام حکومت را دو دستی به حضرات اهل بیت بدهی.

خب مگر برای اهل بیت، حکومت مهم است؟ امیرالمومنین در ماجرای جنگ صفین فرمودند ابن عباس، تمام این حکومتی که مردم دارند به‌خاطرش توی سر و کله‌شان می‌زنند، برای من علی بن ابیطالب به اندازه این کفش پاره پاره ارزش ندارد. به اندازه آب بینی بز برای من ارزش ندارد. حالا حکومت هم دست‌شان برسد که چه شود؟ اینها نیازی ندارند. پس این تلاش برای چیست؟

* وقتی که در رأس حکومت، در رأس جامعه، حجت الله باشد، دیگر تمام دنیا فرق می‌کند. و حرف حضرت زهرا سلام الله علیها هم همین بود.

در واپسین و آخرین روزهای حیات حضرت زهرا سلام الله علیها زن‌های مهاجرین و انصار بلند شدند آمدند عیادت بی‌بی که یک جوری رضایت بی‌بی را جلب کنند. بی‌بی در بستر خطبه‌ای خواندند.

حضرت زهرا دو خطبه دارند: یک خطبه فدکیه، یکی خطبه‌ای که در بستر برای زنان خواندند.

وقتی که زن‌ها پرسیدند بی‌بی حالتان چطور است، فرمودند: أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ، به خدا قسم در حالی روزم را شروع کردم که قَالِيَّةٌ لِرَجَالِكُنَّ با تمام مردان شما دشمن هستم، عَائِفَةُ لِدُنْيَاكُنَّ متنفرم از دنیای شما.

حضرت زهرا شروع کردند یک به یک مصائب خودشان را گفتند که وای بر شما باد! دیدید که مردان شما با ما چه می‌کنند. دیدید که من غریب بودم، دیدید که من تنها بودم، فقط نگاه کردید و یک نفر ناگفت بر آن قوم پست/ بی‌شرف‌ها این که این‌سان می‌زنیدش فاطمه است/ وای تان این زن که زیر دست و پاست/ دختر پیغمبر شهر شماست. می‌دانید چی از دست دادید؟

حضرت زهرا روزهای آخر فرمودند باشد، زدید و بردید و کار را تمام کردید، اما به شما بگویم می‌دانید چه از دست دادید؟ اگر گذاشته بودید کار به علی بن ابیطالب می‌رسید، اگر حق به حق‌دار رسیده بود، اگر جبت و طاغوت را مقدم نکرده بودید، اینجا حضرت یک مثالی زدند: کسی که سوار شتر می‌شود، تکان تکانِ شتر خیلی زیاد است. فرمودند

اگر گذاشته بودید افسار شتر خلافت به دست علی بن ابیطالب رسیده بود، «لَا يَكِلُ سَائِرُهُ» آن کسی که سوار بر این شتر بود یعنی مردم، هیچ‌گاه احساس خستگی بهشان دست نمی‌داد. هیچ‌گاه حس ناراحتی نداشتند «و لَا يَكُلُمُ خِشَاشُهُ».

عجیب است. می‌دانید افسار اسب و کلا حیوانات چهارپا را به دهان‌شان می‌زنند. برای شتر را به‌خاطر اینکه خیلی قوی است، به بینی او می‌زنند. بینی را سوراخ می‌کنند، افسار را رد می‌کنند، وقتی می‌کشند، دردش می‌گیرد، شتر می‌ایستد. اگر زیاد بکشند، بینی شتر پاره و زخم می‌شود. اگر هم رها کنند، شتر رم می‌کند.

حضرت زهرا فرمودند اگر افسار را به دست امیرالمومنین می‌دادید، می‌فهمیدید و می‌دیدید که بینی شتر خلافت، زخم نمی‌شد. آن کسی که سوار بر این شتر است، خسته نمی‌شد و احساس خستگی نمی‌کرد و تکان نمی‌خورد. بعد امیرالمومنین، مردم را به کجا می‌رسانند؟ «وَأَوْرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا». مردم را می‌برند کنار یک چشمه زلال و همه را سیراب می‌کردند و بهره خودشان هم از این دنیا می‌شد به اندازه تر کردن یک لب. اما این را نخواستید، خودتان علی بن ابیطالب را کنار زدید. «فَأُبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ» آماده بدبختی‌ها باشید. آماده بیچارگی‌ها باشید. وقتی که از شیر این شتر نخواستید بنوشید، منتظر باشید که از خون این شتر بنوشید.

بعد حضرت زهرا فرمودند بلند شوید از نزد من بروید که در حالی دنیا را ترک می‌کنم که نسبت به تک‌تک شما غضبناک هستم.

حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند اگر می‌گذاشتید کار به امیرالمومنین می‌رسید، تمام دنیا فرق می‌کرد. تمام عالم، فرق می‌کرد. در شرح دعای صنمی قریش امیرالمومنین سلام الله علیه، عرض ما این بود که امیرالمومنین یک به یک جرائم این دو بت قریش را که شمردند. تصور ما همیشه این است که اینها آمدند ما را از دین‌داری و خدا دور کردند؛ نه عزیز من! اینها دنیای ما را هم خراب کردند. نه دنیای ما که دنیای همه را خراب کردند. لذا امیرالمومنین می‌فرمایند «وَاخْرَبُوا بِلَادَكِ». اینها اصلاً دنیا را خراب کردند. شهرها را به هم ریختند.

چطور «خَرَبًا بِلَادَكِ»؟

چطور اگر کار دست اهل بیت باشد، همه چیز سر جای خودش است؟

یک مقدمه عرض می‌کنم خوب عنایت کنید. خداوند متعال می‌فرماید چرا عالم را خلق کردم؟ غایت خلقت عالم چیست؟ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». (ذاریات/۵۶) خلق نکردم مگر برای اینکه تمام آدم‌ها، تمام عالم،

تمام موجودات، عبد خدا باشند. عبد خدا باشند یعنی عبادت کنند؟ نه. یعنی هر قدمی که برمی دارند، قدمی باشد که مورد رضایت خدا باشد. یعنی تمام تصرفات من، تمام کارهای من بدانم که به امضای خداست. مورد تایید خداست.

چه زمانی کارهای ما مورد رضایت خداست؟

انبیا آمدند یک سری دستورات کلی را برای ما گفته اند. فلان چیز واجب است. فلان چیز مکروه است. فلان چیز مستحب است. فلان چیز حرام است.

اما همین برای هدایت بشر کفایت نمی کند. باید معلمی باشد، باید طبیبی باشد که درد تک تک شما را تشخیص بدهد و دوی تک تک شما را هم به شما بدهد.

تصور کنید الان بگویند بیست مدل سردرد داریم و اینها بیست تا دوا هم دارد. این برای شما کفایت می کند؟ خیر. باید یک طبیبی باشد که به شما بگوید سر درد شما این مدل است. مثلاً به خاطر چشم است. به خاطر اعصاب است. به خاطر بی خوابی است. اول تشخیص بدهد، بعد داروی شما را به شما بدهد.

انبیا کارشان این بود که آمدند حلال خدا و حرام خدا را گفتند. اما اگر من بخواهم هدایت شوم، باید امامی باشد، باید حجت الله بالای سر من باشد، تشخیص بدهد که مشکل تو این است و راه حل تو هم این است.

کسی است به نام محمد بن اسماعیل بن بزیع، می گوید خدمت امام جواد علیه السلام رفتم، گفتم آقای من، فلان مساله حکمش چیست؟ حضرت فرمودند حرام است. می دانستم حرام نیست، اما چرا حضرت می فرمایند حرام است؟ پرسیدم چرا حرام است؟ فرمودند بر تو حرام است. تو نباید انجام بدهی. این سبیری که قرار است تو در قبر و برزخ و قیامت طی کنی، برای هدفی که عبد خدا شوی، این مساله بر تو حرام است.

به ما فرمودند: «أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ» بچه هایتان را ادب کنید. الان بچه من کاری کرد، اشتباهی کرد، من باید چی کار کنم؟ باید کم محلی کنم؟ باید تشر بزنم؟ کدام راه جواب می دهد؟ چگونه این بچه من ادب می شود؟

• باید امامی باشد بالای سر من، که نسخه ی هر کدام از ما را جدا جدا به ما بدهد.

مثل اینکه کسی می آید از شما می پرسد این لباس من نجس بوده است، نمی دانم پاک شده است یا خیر. چی جواب می دهی؟ می گویی نجس است. فرد دیگری می آید از شما همین سوال را می پرسد، می دانی این شخص وسواس است،

یعنی تا حالا ده بار شسته است، ولی باز می‌آید می‌پرسد نمی‌دانم این لباس پاک شده است یا نشده است. شما می‌گویید پاک است. چون می‌دانی او وسواس است. چرا دو مدل جواب دادی؟ چون طرفت را می‌شناسی.

وقتی که امام حکمی به من بدهد، گذشته‌ی مرا می‌داند، آینده‌ی مرا می‌داند، و می‌داند چه چیزی مرا در مسیر عبودیت پیش می‌برد.

شیطان چه کار کرد؟ برای اینکه ما را در مسیر بندگی خدا فشل کند و ما به آن هدفی که باید برسیم، نرسیم، نیامد به شاخ و برگ‌ها بپردازد؛ آمد ریشه را قطع کرد! ریشه چه بود؟ آن معلمی که باید بر سر تمام ما می‌بود. دنیای مردم را خراب کرد. فقط این نبود که آخرت ما را از ما بگیرد.

در زمان حضرات اهل بیت علیهم السلام فقط همین که شیعیان می‌آمدند مشورت می‌کردند در رابطه با کار و کاسبی‌شان، که یا امام صادق، من چطور کاسبی کنم، یا موسی بن جعفر، من چطور کار کنم، بروید ببینید وضع مالی شیعیان آن موقع چطور بوده است. این تعبیر نادرستی است که شیعه باید همیشه فقیر باشد. شیعه باید بهترین وضع مالی را داشته باشد. وقتی که امام زمان می‌آیند، در روایت است که تمام مردم آنقدر بی‌نیاز می‌شوند که حضرت می‌فرمایند بیاید پول بردارید، این همان چیزی است که به خاطر آن جنگیدید؛ دیگر کسی میلی به پول ندارد. امام زمان آنقدر مردم را سیر کردند. آنقدر مردمان را سیراب کردند از تمام نعمت‌ها.

حتی در زمانی که دست همه مردم به حجت الله نمی‌رسید، همان افرادی که دور موسی بن جعفر بودند، دو نمونه‌اش را عرض می‌کنم که بفهمیم جامعه‌ای که حجت الله در رأس کار باشد با جامعه‌ای که حجت الله در زندان باشد، جامعه‌ای که حجت الله در پس پرده غیبت باشد، چقدر با هم فرق می‌کند. بعد معنای «وَحَرْبًا بِلَادِك» را می‌فهمیم. بعد می‌فهمیم که ابی‌بکر و عمر چه ظلمی در حق ما کردند.

در زمان موسی بن جعفر سلام الله علیه فقط می‌آمدند از حضرت می‌پرسیدند ما می‌خواهیم کاسبی را شروع کنیم، چی کار کنیم. نه همه‌ی شیعه می‌توانستند، بلکه همان‌هایی که دست‌شان به ائمه علیهم السلام می‌رسید. شما بیاید وضع مالی اینها را ببینید. آقا موسی بن جعفر، آقا امام صادق، اهل بیت علیهم السلام، فقط مشورت می‌دادند که این مدلی کاسبی کنید، این مدلی کاسبی نکنید. ببینید وضع مالی، فقط وضع دنیایی و جیب جامعه‌ی شیعه چطور شده بود.

می‌خواهم عددهایی که می‌گویم را بفهمید به پول امروز چقدر می‌شود. در زمان موسی بن جعفر، یک نفری که در کوفه زندگی می‌کرد، با صد درهم، مستطیع می‌شد، می‌توانست به حج برود. خب حداقل دو ماه طول می‌کشید که به حج

برود و برگردد (با صد درهم). حالا به خاطر اینکه بفهمیم وضع مالی جامعه‌ی شیعه چطور بوده است، باید برویم خمس‌هایشان را حساب کنیم. حالا همه هم که خمس نمی‌دادند. فقط آن‌هایی که می‌دادند. اسم یک نفر از وکلای موسی بن جعفر، محمد بن احمد بن ابی نصر بزنطی است. فقط پول‌هایی که در سه ماه دست او رسیده است، نوشتند سی هزار درهم بوده است. همه شیعیان هم به او خمس نمی‌دادند، یک تعدادی از شیعیان وجوهات‌شان را به او می‌دادند. یعنی در یک سال، چقدر وجوهات دست او جمع می‌شده است؟ صد و بیست هزار درهم.

۱۲۰ هزار درهم، یک پنجم از مازاد مال تعدادی از جامعه شیعه بوده است. کل مازاد مال‌شان چقدر می‌شده است؟ ضرب در پنج کن: ششصد هزار درهم.

نوشتند حجاج بن یوسف یک شهر ساخت، با ششصد هزار درهم.

این، فقط مازاد مال یک تعدادی از جامعه شیعه بوده است!

مثال دیگری عرض کنم. صفوان بن یحیی جمال در زمان امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام زندگی می‌کرد. جمال بود. آن موقع آژانس مسافرتی و هواپیما که نبود. کسی که شتر داشت، مسافر و بار جابه‌جا می‌کرد. انقدر سیطره حکومت هارون زیاد بود که به ابرها می‌گفت هر جا می‌خواهید بروید بیارید، بیارید که در حکومت من می‌بارید. از یک طرف به فرانسه می‌رسید، از یک طرف به هند می‌رسید. این سیطره‌ی حکومت هارون خبیث است، علیه لعائنُ الله. وقتی که هارون می‌خواهد به حج برود، وقتی که می‌خواهد خانواده‌اش را به حج ببرد، از صفوان جمال شتر کرایه می‌کند. یعنی وضع جامعه شیعه فقط در حد اینکه من مشورت کنم با حجت الله که این شغل را بروم جلو یا نه، این کار را انجام بدهم یا ندهم، انقدر فرق کرده است.

از آن طرف هم داشتیم. کسی آمد محضر امام صادق علیه السلام، گفت آقای من، دلم می‌خواهد بروم شترداری را شروع کنم، اما نمی‌دانم این کار را بکنم یا نکنم. گفتم بیایم با شما مشورت کنم. حضرت برای اینکه کسی بعداً نگوید شترداری حلال است یا حرام است، به او فرمودند من خیلی موافق نیستم. مگر نمی‌دانی که شتر، کثیرُ المَشاکل است. شترداری خیلی سخت است. من خیلی موافق نیستم که تو در این کار بروی. می‌گویدی از محضر امام صادق که بیرون آمدم، گفتم آقا که نگفتند نه. گفتند شترداری سخت است. خب هر کاری سخت است. حالا ریسک می‌کنم و می‌زنم به شتر داری. حرف حضرت را گوش نکرد. رفت زندگی‌اش را فروخت و شتر خرید و بار مردم را گرفت و با غلام

و کنیز توی راه بیابان انداخت سمت مکه. یک طوفان شن آمد، شترهایش و بار مردم از بین رفتند. تمام زندگی اش از بین رفت. می گوید رفتم محضر امام صادق علیه السلام. حضرت گفتند مگر نگفتم که شترداری به درد تو نمی خورد؟ به همین اندازه فقط در امور مالی که من بروم به حجت الله بگویم چی کار باید انجام بدهم.

حالا در مسیر تربیتی، در مسیر عبودیت.. اینکه امروز انقدر ما گنگ هستیم، اینکه امروز انقدر ما کور هستیم، اینکه امروز انقدر ما سرگردان هستیم، به خاطر این است که دست ما کوتاه شده است و وقتی که امام زمان سلام الله علیه تشریف بیاورند، آیه قرآن است: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (زمر/۶۹) همه جا نورانی می شود به نور خدا «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (آل عمران/۸۳) تمام عالم، تسلیم محض خدا می شود. هر قدمی که شما برمی داری، قدمی است که مورد رضایت خدا باشد.

خب اگر در زمان امیرالمومنین سلام الله علیه فقط چهل نفر سر تراشیده بودند، آمده بودند مسجد، امیرالمومنین دست به شمشیر می شدند و در رأس حکومت قرار می گرفتند. آن کاری که قرار است در زمان امام زمان اتفاق بیفتد، در زمان امیرالمومنین اتفاق می افتاد. آرام آرام تمام عالم با منهج اهل بیت آشنا می شدند «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». (آل عمران/۸۳)

هرچه بگذرد، رفته رفته کار سخت تر می شود. آن چهل نفر نیامدند، امام باقر علیه السلام فرمودند شد زمان سیدالشهداء. امام حسین علیه السلام سمت کوفه رفتند. آنجا چهل نفر باید بودند، الان کار سخت تر شد. فرمودند اگر مردمان کوفه، امام حسین را خواسته بودند، شمشیر علیه سیدالشهداء سلام الله علیه نمی کشیدند، حضرت را راه می دادند و با سید الشهداء بیعت می کردند، سال ۶۱ امام حسین وارد می شدند، سال ۷۰ کاری می کردند که قرار است مهدی ما انجام بدهند.

نخواستند، کار سخت تر شد، رسید به سال ۱۴۰ موسی بن جعفر سلام الله علیه. دوباره مردم نخواستند.

الان کار خیلی سخت شده است و اگر ما هم امروز قدمی برنداریم، دعا اگر نکنم من، دعا اگر نکنی تو / غمش کشد به درازا دعا کنیم بیاید. این را بفهمیم که «خَرَبًا بِلَادِكَ» عالم خراب شده است، ما باید کاری کنیم.

احمد بن اسحاق می گوید محضر امام عسکری سلام الله علیه رفتم، دیدم آقازاده ای روی شانه ای امام عسکری بود. ای مدنی برقع و مکی نقاب / سایه نشین چند بود آفتاب؟ هر کسی او را دید گفت: «وَجْهُهُ كَخَلْقَةِ الْقَمَرِ». علی بن مهزیار وقتی که توصیف می کند، می گوید صورتش ماه بود. احمد بن اسحاق دید، گفت صورتش عین ماه شب چهارده بود.

پیغمبر اکرم فرمودند وقتی که به معراج رفتیم، صورت مهدی را که دیدم، گفتم خدایا این چه صورتی است «أَحْسَنُهُمْ صورتاً». پیغمبر فرمودند زیباترین صورتی که دیدم، صورت مهدی سلام الله علیه بود.

احمد بن اسحاق می گوید دیدم آقازاده ای روی شانهای امام عسکری است، حضرت فرمودند: احمد بن اسحاق، «وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً» به خدا قسم مهدی ما غیبتی خواهد کرد که «لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ» همه مردم هلاک خواهند شد. همه مردم یعنی من، یعنی شما. یعنی باید کاری کنیم. یعنی وای که ما چقدر از او دوریم. یعنی مست لایعقلیم و مخموریم/ فتنه چون عنکبوت ما را خورد/ ما گرفتار تار و تنبوریم.

«وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً» قطعاً غیبتی خواهد کرد که همه مردم هلاک می شوند «إِلَّا مَنْ تَبَتَّهَ اللَّهُ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ» مگر کسی که خدا نگهش دارد. و دومین کار: «وَوَقَّعَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ» خدا به او توفیق بدهد بتواند دعاگوی فرج مهدی ما باشد. کسی که این ویژگی را داشته باشد، در زمان غیبت، دین او حفظ می شود.

ما باید چی کار کنیم؟ آمدیم، ده شب صحبت کردیم که «وَوَخَّرَبَا بِلَادَكَ» عمر و ابی بکر علیهم لعائن الله ظلم کردند و زدند و خوردند و بردند. الان ما باید چی کار کنیم؟

خدا در قرآن می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد/ ۱۱) بسم الله! بخواه! من تمام ورق را برمی گردانم. هرچه از ظلم ابی بکر و عمر گفتم، من، خدا هستم، من دستم می رسد، من مهدی گذاشته ام، من ذخیره ای عالم گذاشته ام. مگر نسوختی برای مصیبتش؟ مگر وقتی به تو گفتند چهل نفر مادرت را بی گناه زدند، آتش نگرفتی؟ مگر امشب که می شنوی حسین تا صبح هی بلند می شود، دور صورت مادر می چرخد، امام است، می داند که امشب شب آخری است که مادرش را می بیند، مگر نسوختی؟ بسم الله! منتقم گذاشتم. بخواه! «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا» تو بخواه! «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف/ ۹۶) من باز می کنم برکات آسمان و زمین را بر سر شما می ریزم.

بخواه. چطور بخوایم؟ دعا کن. «وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ». خیلی برایش دعا کنید. خیلی برایش بسوزید؛ چرا که «هو الغریب الوحید الطرید». او تنهاست. او غریب است. اگر کسی چنین داغ مادر ببیند، اگر کسی مادرش را توی خیابان کشتند، باردار بوده کشتند، چهل نفر ریختند کشتند، توی روز روشن کشتند، باید چهار نفر بروند زیر بغلش را بگیرند، بگویند سرت سلامت! یا بن الحسن، کجا خیمه زد؟ من کجا بیایم بگویم «أَبْرَضُوا أَمْ ذَى طَوَى أَوْ غَيْرَهَا..

عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَلَا تُرَى» در دعای ندبه، کلافگی است. یعنی سخت است برای من که همه را می بینم، تو را نمی بینم، یا صاحب الزمان.

چه باید کنیم؟ دعا کنیم. چطور دعا کنیم؟ بگوییم یا صاحب الزمان، من بد، من آلوده، من گناهکار، هیچ حرفی در آن نیست، ولی ما با همه گفتیم که با فاطمه هستیم. ما به همه فریاد زدیم که ما عزادار مادر شما هستیم. اسم حضرت زهرا را بیاوریم وسط، در دعا برای فرج. که اینها «خَرَبًا بِلَادَك» بلاد را خراب کردند.

«وَإِنَّ لِي فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَأَ حَسَنَةً.»

فرمودند زمانی که امام زمان می آید، زمان برکت است. امام زمان که بیاید، همه جا برکت پیدا می کند. هر کجا از زمین را که پا می گذاری، سرسبز است. از ۲۷ باب علم، فقط دو تای آن تا زمان ظهور است، ۲۵ تا در زمان مهدی ماست. عقول مردم کامل می شود. تمام مردم، دل داده امیرالمومنین می شوند. کسی انقدر عمرش طولانی می شود که هزار فرزند خودش را می بیند. همه جا برکت پیدا می کند. برای رسیدن به برکت باید کجا برویم؟ باید در خانه ی مبارکه برویم. فرمودند مبارک، مادر ما فاطمه زهرا سلام الله علیهاست.

لذا امام باقر علیه السلام بیمار می شدند، امام، حجت الله، می گوید در تب می سوختند، می گفتند یا فاطمه، یا بنت رسول الله. امام باقر در تب، مادرشان فاطمه را صدا می زدند که من بفهمم که ما بفهمیم که شما بفهمید که هرکه به دردی و غمی شد دچار، باید بگوید «یا مَوْلَاتِی، یا فاطِمَةُ أَغِیثِی.»

مگر ابوالقاسم قشیری نگفت که داشتیم از جایی رد می شدم، دیدم کسی دارد برای حج ثبت نام می کند. گفتم من هم بروم ثبت نام کنم. اسمم را نوشتم، همان موقع دیدم پیرزن گوژیستی آمده است، یک مرکب لاغر هم با خودش آورده است، می گوید مرا هم امسال با خودتان به حج ببرید. ریس کاروان گفت ما نمی توانیم پیرزن همراه خودمان ببریم. مرکبت هم که لاغر است. همراه داری؟ گفت نه غریب هستم. کسی را ندارم. گفت نمی بریم. زن التماس کرد. من گفتم او را ببریم، گناه دارد. زن هم تعهد داد، گفت مرا ببرید، اگر شترم مُرد، اگر برای خودم اتفاقی افتاد، رهایم کنید. او هم به این شرط قبول کرد. راه افتادند. منزل دوم و سوم، شتر زن لاغر بود، بی طاقت بود، تلف شد، مُرد. همه شروع کردن نق زدن سر پیرزن که مگر نگفتیم نیا. حالا چی کار کنیم؟ معطل تو می شویم. پیرزن هم گفت ول کنید، بروید. دیدم این پیرزن رفت یک گوشه ای سر بلند کرد، گفت «الهی لا فی بیتی تَرَكْتَنی و لا الی یَتِیکَ حَمَلَتْنی» خدایا نه گذاشتی

در خانه‌ام بنشینم، نه راهم دادی به خانه‌ات بیایم. اگر کس دیگری این کار را با من کرده بود، شکایتش را با تو می‌کردم. حالا که تو این کار را کردی، من به چه کسی بگویم؟

می‌گوید من داشتم همین‌طور نگاه می‌کردم پیرزن دارد چطور با خدا حرف می‌زند، دیدم یک مرکبی آمد جلوی من، پیرزن را سوار کرد، مثل نور از جلوی چشم من رد شد، رفت. دیدم پیرزن نیست. توی فکر که خدایا این پیرزن چه شد، رفتیم تا رسیدیم مکه. در حال طواف خانه خدا من این پیرزن را دیدم، رفتم گوشه چادرش را گرفتم، گفتم زن، تو را به خدا قسم می‌دهم بگو کی هستی؟ گفت چی کار داری من کی هستم؟ گفتم من دیدم آن نصفه شب تو چطور با خدا حرف زدی. من دیدم که چطور خدا تو را خرید. بگو کی هستی که من هم همین‌طور از خدا بخواهم، خدا مرا هم بخرد. نگاهی به من کرد، گفت می‌دانی من که هستم؟ «انا شهره بنت مُسکه بنت فضة خادمة الزهرا سلام الله عليها.» من نوهی فضة هستم. می‌دانی چی گفتم؟ گفتم خدایا مادر بزرگ من یک روزی کنیز در خانه فاطمه بود.

باید امشب بروی در خانه خدا، بگویی آی خدا! دارم آتش می‌گیرم که فاطمه آتش گرفت؛ برسان فرج منتقمش را. مگر می‌شود خدا بی تفاوت باشد؟ حرف این است که ما نسوختیم. «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» باید مضطر شویم که هنوز به حال اضطرار نرسیدیم. چرا نرسیدیم؟ چون نمی‌دانیم کلید حل جهان است آن که رفته از اینجا/ برای آمدن او دعا کنیم بیاید.

اُم ایمن از طفولیت پیغمبر همراه پیغمبر بوده است. وقتی حضرت زهرا به شهادت رسیدند، گفت دیگر مدینه جای من نیست. راست راستی غم عشقت بیابان پرورم کرد. توی بیابان‌ها راه افتاد. گم شد. نه آب داشت، نه غذا داشت. دیگر داشت تلف می‌شد، سرش را بلند کرد، دعا کرد، گفت «الهی اَموتُ عطشا» خدایا از عطش بمیرم عیبی ندارد، «وَأَنَا خَادِمَةُ الزَّهْرَا» خواست باشد من کنیز فاطمه هستم. آب و غذا از بهشت آمد. به نحوی که تا هفت سال، نه تشنه شد و نه گرسنه.

چه گفت؟ گفت من خادم فاطمه‌ام.

رفقا، فاطمیه است. رفقا، دیگر دستان به دامنی پر نورتر از فاطمه نمی‌رسد. من چه گویم ز عظمت بانو/ زده حاتم به درگهت زانو/ گر نویسم بحار الانواری/ نوشتم ز موی تان تاری/ مادرم هست بحر شرم و عفاف/ پیرهن هدیه داده شام زفاف. به خدا مهربان است. به خدا آن لحظه آخر برای این می‌سوخت که امروز گرفتاری ما را می‌دید. به خدا دم آخر گفت: «عَلَى، بَلَّغْ سَلَامِي إِلَى وَلَدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» تا دم آخر به یاد فرزندانش بود. امام مجتبی فرمودند تا صبح

دیدم مادرم انقدر در محراب عبادت نماز خواند «حَتَّى تَوَرَّمت قَدَمَاهَا» قدم‌هایش ورم کرد. دیدم هی برای این دعا می‌کند، هی برای آن دعا می‌کند. گفتم مادر، خودمان چی؟ فرمودند: «الجارُ ثُمَّ الدَّارُ»

هرچقدر که نعمت، بزرگ‌تر باشد، از دست دادنش سخت‌تر است. راست راستی امیرالمومنین شکست. نوشتند مولا هر کسی را می‌دیدند که پریشان است، می‌گفتند فاطمه چه شد؟ نشسته بودند توی مسجد، دیدند چند تا کنیز دارند گریه می‌کنند. مولا بلند شدند گفتند برای چی گریه می‌کنید؟ فاطمه‌ام چه شده است؟ گفتند بیا برس به داد فاطمه، حالش خراب است. نصفه شب سرفه می‌کرد، دل علی کنده می‌شد. در این سه ماه، آب شدم، امتحان شدم/ با هر صدای سرفه‌ی تو نیمه جان شدم.

حال امیرالمومنین خیلی گرفته بود. چطور بود؟ بخاری می‌نویسد، بخاری خبیث می‌گوید «كَانَ لِعَلَى مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوفِيَتْ اِسْتَنَكَرَ عَلَى وَجْهِ النَّاسِ.» علی یک وجه‌ای داشت تا فاطمه بود، فاطمه که رفت، دیگر همه از علی رو برگرداندند. کارش به جایی رسیده بود که وقتی که فاطمه‌اش را توی خاک گذاشت، مُنْتَهَى الْحِلْمِ است، توی عالم هر شیعه‌ای زمین می‌خورد، می‌خواهد بلند شود، می‌گوید یا علی! دیدند علی زمین خورد، گفت «قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي» مُنْتَهَى الْحِلْمِ گفت خدا دیگر بریدم. دیگر از داغ فاطمه برید. «وَضَعُفَ عَنِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ تَجَلُّدِي.»

نوشتند مولا از صبح می‌رفتند توی قبرستان بقیع می‌چرخیدند، می‌گفتند: «مَالِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسْلِمًا/ قَبْرَ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِي» چه شده فاطمه که هرچه سلامت می‌کنم، جوابم را نمی‌دهی؟ «كُنَّا كَزَوْجِ حَمَامَةٍ فِي أُيْكَةٍ» من و تو یک جفت پرند بودیم «مُتَنَعِّمِينَ بِصِحَّةٍ وَ شَبَابٍ» تو را که گرفتند، همه دار و ندارم را گرفتند.

چه بر دل امیرالمومنین آمد؟ سی سال بعد، توی جنگ صفین، خضاب آوردند، گفتند مولا خضاب کنید. فرمودند من داغ دارم. پرسیدند چه داغی؟ فرمود من هنوز داغدار فاطمه هستم. «هَذِهِ وَاللَّهِ مُصِيبَةٌ لَا عَزَاءَ لَهَا.» داغ فاطمه، سرد نمی‌شود برای من. تا وقتی هم که امیرالمومنین شمشیر به فرق‌شان خورده بود، لحظات آخر، به یک گوشه نگاه می‌کردند، می‌گفتند هذ فاطمه! فاطمه آمد! چه حالی داشت؟ چه مصیبتی است؟

تصور کن توی این خانه، شب آخر، حضرت زهرا سلام الله علیها با اینکه حال‌شان بد بود، اما دست لرزان را بلند می‌کردند، می‌گفتند باید امشب موی حسینم را شانه کنم. من بی‌وضو موی تو را شانه نکردم/ حالا به دنبال سرت باید بگردم. هر طور شده باید لباس حسنم را عوض کنم. هر طور شده می‌خواهم بچه‌هایم خاطره خوب از من داشته

باشند. مرحوم انصاری زنجانى مى‌نويسد تا سه، چهار روز، نان مادر، در خانه بود. مادر است، مى‌خواهد برود سفر مى‌گويد پسر، اين غذاى روز اولت، غذاى روز دوم، غذاى روز سوم. تا چند روز غذاى بچه‌هايش را درست کرد. اما بى‌بى جان، حسينت چطور توى دهان بگذارد اين لقمه را؟

يك مادري كه اوج مهربانى است. چه شعري گفت مرحوم كمپانى «وَمِنْ سَوَادٍ مَّتْنِهَا اسْوَدَّ الْفَضَا» وقتى كه پهلويت سياه شد، عالم سياه شد. «يَا سَاعِدَ اللَّهِ الْإِمَامَ الْمُتَرْضَى» خدا به داد دل على برسد.

كسى مى‌خواهد از دنيا برود، به عزيزانش مى‌گويد دم آخر پيش من باشيد. او هم بيايد، من ببينمش. دلش مى‌خواهد دم آخر سير بچه‌هايش را ببيند. اما رفقا، فردا صبح مادر يك كارى كردند، غير قابل باور. عجب است. فضا مى‌گويد برايم عجب بود. اسماء مى‌گويد برايم عجب بود. چى كار كردند؟ بى‌بى مى‌دانند كه اميرالمومنين از خانه بيرون بروند، طعنه مى‌شنوند، اما گفتند على، اگر مى‌شود برو مسجد.

— چشم. هرچى تو بگويى فاطمه. من كه نتوانستم بين در و ديوار برايت كارى كنم. من كه شرمنده‌ات هستم فاطمه. اينها تو را زدند، غرور على شكست. باشد، مى‌روم.

— حسنم، حسينم، شما هم همراه پدرتان برويد.

روز آخر هر مادري دلش مى‌خواهد بيشتر بچه‌اش را ببيند، آن هم چه كسى؟ حسين! حسيني كه مى‌داند اگر الان او را نبيند، ديدار بعدى كجاست؟ توى گودى قتلگاه. ديدار بعدى توى تنور خولى است. اما گفت حسين برو. حسن برو. زينبم، ام كلثوم برويد خانه فاطميات. برويد پيش اسماء بنت عُميس.

مى‌گويد من تعجب مى‌كردم كه بى‌بى دم آخر بچه‌ها را كجا فرستادند؟ چرا فرستادند؟ آخر ديشب گفتند پدرم به خوابم آمده است، گفته فاطمه، آماده باش. الان بايد بگويند بچه‌ها كنارم بنشينيد. اما فرستادند همه رفتند. مى‌گويد من همين طور رفتارهاى بى‌بى را زير نظر داشتم، ديدم فرمودند فضا بيا، وسط اتاق بسترم را پهن كن. (رفقا، داريم بى‌مادر مى‌شويم. مادرمان فدات بى‌بى. پدرمان فدات بى‌بى.)

مى‌گويد من از پشت پرده نگاه مى‌كردم، ديدم بى‌بى رو به قبله نشستند. به سختى دست را بلند مى‌كنند، هى دست مى‌افتد. (ديگر نمى‌خواهد بگويم كه چرا هى دست مى‌افتد.) يك حالى دارند حضرت زهرا سلام الله عليها، شروع كردند به دعا كردن. ديدم دارند خدا را قسم مى‌دهند. گوش مى‌كردم، ديدم دارند مى‌گويند: «الهي اسئلك بآبي و شوقه

الی» خدایا پدرم پیغمبر الان دارد لحظه شماری می کند من فاطمه بروم پیشش. خدایا به شوقی که پدرم برای دیدنم دارد. وای چه قسمی!

قسم بعد، می رود بالاتر: «و بعلی بن ابی طالب و حُزَنه عَلَی» خدایا به غصه های علی. مولا غصه اش را در این دو بیت خلاصه کردند: «نَفْسِ عَلَی زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ» مگر می شود علی، آرامش دل عالم، یک ایوانش را می بینی چقدر دلت آرام می شود، آرامش عالم بگویند «یا لَیْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ» ای کاش دیگر نفسم بالا نیاید! «لَا خَیْرَ بَعْدَكَ فِی الْحَیَاةِ / وَ إِنَّمَا أَبْکِی مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَیَاتِی.» فاطمه، می دانی از چه می ترسم؟ گریه ام برای این است، ترسم از این است که نکند بعد از تو من زنده باشم.

هرچه نعمت، بزرگ تر باشد، از دست دادنش سخت تر است. چه نعمتی؟ فاطمه! که امیرالمومنین می گفتند «وَلِیَ فخر» امیرالمومنین که تمام وجودش فخر است، افتخار است، عالم به غلامی غلامانش افتخار می کنند، مولا می گفت: «وَلِیَ الفخر بفاطمه و بنیها، ثم فخری برسول الله، اذ زَوَّجْنِیْهَا.» من علی، فخرم این است که فاطمه مال من است.

دیدم حضرت زهرا دارند چه قسم هایی می دهند، می گویند خدایا به غصه های دل علی، به شرمندگی علی.

یک قسم دیگر هم دادند، این قسم یک شب روضه است: «الهی بالحسن و بُکائِهِ عَلَی» یا رب، نصیب هیچ غریبی دگر مکن / داغی که گیسوان حسن را سپید کرد / عمداً مقابل پسر ارشدش زدند.. خدایا به گریه های نیمه شب حسنم.

«و بالحسین و کَآبِتِهِ عَلَی» کآبه می دانید یعنی چی؟ بچه کوچک ها، آقازاده های کم سن و سال، دیدی چطور گریه می کنند؟ حق می کنند، با سر آستین اشک را پاک می کنند. سکینه می گوید وقتی بابایم از کنار ابالفضل برگشت، دیدم دارد کآبه می کند. حضرت زهرا گفتند به کآبه ی حسین، به حق های حسین.

«و بالفاطمِیَّات و تحسّرهن عَلَی» خدایا ساعت دیگر زینب می آید می بیند بی مادر شد، به آن آهی که آن موقع زینب و ام کلثوم می کشند.

می گوید گوش می کردم بی بی چی می خواهند بگویند که اینطور دارند قسم می دهند، دیدم همه قسم ها را دادند، بعد گفتند: «أَنْ تَغْفَرَ لِلْعُصَاةِ شِیعَةِ عَلَی بن ابی طالب!» خدا شیعه های علی را ببخش. دم آخر به یاد ما بود! حق داریم که تا زنده هستیم، عزادارش باشیم. دم آخر، پهلویش شکسته بود، یاد ما بود. بچه هاش را بیرون فرستاد که برای ما دعا کند.

پسرش حسین هم زیر خنجر شمر می‌گفت «الهی شیعتی! الهی شیعتی!»

می‌گوید دیدم بی‌بی دراز کشیدند، ملحفه را روی صورت کشیدند، ساعتی گذشت، گفتم یا بنت رسول الله، یا زوجة امیرالمومنین، یا امّ الحسن و الحسین، یا فاطمة الزهرا! هی صدا می‌زد، دیدم صدایی بلند نشد. پرده را کنار زدم، توی اتاق رفتم. تا روپوش را کنار زدم، گفتم انا لله و انا الیه راجعون.

آن صحنه‌ای که عالم و آدم را آتش می‌زند، این است رفقا، چطور بی‌بی از دنیا رفتند؟ وای! خیلی آتش می‌زند. می‌گوید روپوش را که کنار زدم، دیدم دستش را روی صورتش گذاشته است و از دنیا رفته است. چرا دست روی صورتش گذاشته است؟ تا دم آخر به فکر این است که علی آمد، نبیند چه سرِ صورتم آمد.

می‌گوید در همین حال، صدای در آمد. فهمیدم امام حسن و امام حسین آمدند. دویدم، دم در آمدم. آقازاده‌ها دلشوره.. گفتند اسماء، فضا، مادرمان کجاست؟ چی شده است؟ مادر ما هیچ موقع این ساعت نمی‌خوایید. می‌خواهد به منتهی الحلم صبر بدهد، مقدمه‌چینی نمی‌خواهد، گفت «ماتت أمکما فاطمه.» بی‌مادر شدید. می‌گوید آقازاده‌ها دوان دوان آمدند، امام مجتبی صورت کف پای مادر گذاشتند. آخر می‌دانند توی کوچه چی سرِ صورتش آمده است، برای همین صورت کف پای مادر گذاشتند.. یوماه.. هرچه شد، بلند شد، گفتند داداش حسین، مادرم به گریه‌ات حساس است. از بچگی می‌گفتند حسین گریه نکن. برو دور مادر بچرخ، گریه کن، بلکه مادر بلند شود. «کلمینی یا فاطمه»

لحظاتی گذشت. زینب و ام کلثوم آمدند، هی دور مادر می‌چرخیدند.. یوماه، یوماه.. یوماه إنه زینب عدمن تخلینی / طفل ابصر سنی منج تحریمینی / یا یومه یا الزهره من یرحم ابحالی / عمری اندفن ویاج یاچنه آمالی..

رحم الله من نادی یا زهرا

برای فرج بگو یا زهرا

اللهم عجل لولیک الفرج